

از مقتضیات زبان فارسی

در ترجمه قرآن کریم

○

مرتضی کریمی نیا

○

هر زبانی برای انتقال مفاهیم، ساختاری ویژه خود دارد. این ساختار متناسب با فهم عرفی اهل آن زبان شکل می‌گیرد و بدیهی است در برگردان هر متنی از زبان مبدأ به زبان مقصود لحاظ این ویژگیها بر مترجم ضرورت دارد. این ضرورت در باب ترجمه قرآن تأکید بیشتری پیدا می‌کند. خوشبختانه پس از پیروزی انقلاب اسلامی اقبال شایانی به ترجمه فارسی قرآن کریم شد و امروز ما شاهد بیش از پانزده ترجمه قرآن هستیم که پس از انقلاب به زیور طبع آراسته شده‌اند. مهمتر از ترجمه‌ها، وجود نقدها و نکته‌سنجی‌هایی است که فرآیند ترجمه قرآن را اتقان بیشتری می‌بخشند. وجه مشترک همه این نقدها، عدم توجه به مقتضیات زبان فارسی در ترجمه یک متن عربی است. مقاله حاضر در صدد بیان بخشی از این مقتضیات است و امید که با رهنمودهای فرهختگان و قرآن پژوهان غنای بیشتری پیدا کند.

○

مفاهیم آن با الگوهای زبان مقصد، که گاه مستلزم برهم زدن ساختار عربی جملات است، امری مشکل می‌نموده است. نگاهی گذرا بر کارنامه مترجمان نخستین قرآن کریم شاهد خوبی بر این مدعاست. «مثلاً می‌دانیم که برخی از فعل‌های عربی با باء متعدی می‌شوند، و ناچار آن باء در زبان فارسی هیچ نقشی نمی‌تواند داشته باشد. با این همه و سواس مترجم در بازگو کردن یک یک کلمات قرآنی، او را بر آن داشته که عبارت **يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ** را چنین ترجمه کند: «بیارد بشما خدای» (ترجمه رسمی، ۱۰۹/۱)»^۱

وقتی قرآن را به فارسی ترجمه می‌کنیم، نباید دستور زبان عربی را به کار بریم. به کارگیری این نکته روشن در عمل، همواره بر مترجمان فارسی قرآن کریم آسان نبوده است. هر مترجمی در گوشه‌ای از سخن خود، آگاهانه یا ناخودآگاه، از دستور زبان عربی بهره برده است و خلط ویژگیهای زبان عربی با فارسی همواره اغلاط فراوانی را موجب شده است.

اگر همه مترجمان را آشنا به مشکلات و ریزه کاری‌های هر دو زبان فارسی و عربی بدانیم، تنها دلیل عدم رعایت مقتضیات زبان فارسی در ترجمه قرآن آن است که قرآن کریم نه تنها نزد آنان، بل در فرهنگ عموم مسلمانان، قداست و حرمت بسیار داشته است و ادای

۱. تاریخ ترجمه از عربی به فارسی، ج ۱، ترجمه‌های قرآنی، آذر تلاش آذر نوش، انتشارات سروش، ۱۳۷۵، ص ۳۴. مراد مؤلف از ترجمه رسمی، ترجمه تفسیر طبری مشهور است.

بیشترها ترجمه قرآن را به گونه‌ی زمان ما سهل و مجاز نمی‌دانستند و دست مترجمان در ترجمه قرآن به فارسی و رعایت الگوهای زبان فارسی عصرشان بسته‌تر بود. آقای آذر تاش آذر نوش در توصیف شرایط حاکم بر مترجمان تفسیر طبری آورده‌اند: «بی‌گمان مترجم ایرانی خود می‌داند که هر چند بکوشد و هر چه دانش و هنر داشته باشد باز قادر نخواهد بود که در زبان فارسی، آن معجزه الهی را بازگو کند و یا حتی پرتویی از آن را هویدا سازد. از سوی دیگر سخن الهی، منشأ همه اعتقادات و احکام شرعی ایشان است. بنابراین، اندک تخطی از لفظ خداوند، خطر آن را دارد که در احکام شرع خللی حاصل شود و مترجم به گناه سختی آلوده گردد. آن احساس عجز در برابر وحی خداوندی از یک سو، و این بیم لغزش از سوی دیگر پنداری فکر و قلم مترجمان را چنان گرفتار می‌داشت که ایشان دیگر در ترجمه‌های فارسی خود یک دم احساس آزادی نمی‌کردند و سرانجام چاره کار را در آن دیدند که از رساندن پیغام، از زبان مبدأ به زبان مقصد چشم‌پوشند و تنها به یافتن معادل‌هایی برای واژه‌های عربی اکتفا کنند، و سپس آنها را، یک به یک زیر الفاظ قرآن بنگارند. این شیوه عاقبت چند نتیجه به بار آورد که طی هزار سال دوام آورد و در جای جای زبان و ادب فارسی تأثیر عمیق گذاشت.»^۱

در روزگار ما، از آن هول و هراس کاسته شده است و به برکت ترجمه‌های متنوع و مختلف، دست مترجمان در رعایت الگوهای زبان فارسی گشوده‌تر شده است. در کنار ترجمه‌های لفظ به لفظی چون ترجمه معزی و مصباح‌زاده، مترجمانی چون آقایان آیتی، فولادوند، مجتوبی و پورجوادی کوشیده‌اند تا بیشتر به زبان فارسی نزدیک شوند، گو اینکه برخی از این ترجمه‌ها، از نوع ترجمه آزادند.

در این نوشتار مقصود آن نیست که بر ترجمه آزاد قرآن تأکید رود، بلکه مدعا این است که حتی در یک ترجمه دقیق و مطابق نیز می‌باید مقتضیات زبان مقصد تا حد امکان به درستی رعایت شود؛ زیرا در غیر اینصورت اساساً ترجمه، دقیق و مطابق نیست. رعایت دقت و امانت در ترجمه فارسی قرآن، خود مستلزم به کارگیری هر چه بیشتر الگوها و ویژگی‌های زبان فارسی است.

مقایسه دو زبان عربی (قرآن) و فارسی با تمام ویژگی‌ها و مشترکاتشان در چنین مجالی ممکن نیست، خاصه آنکه در این موضوع هنوز در ابتدای راه هستیم و کمتر مؤلفی در حوزه قرآن پژوهی یا ادب فارسی به تفصیل به این موضوع پرداخته است. از این رو در نوشتار حاضر می‌کوشیم تا صرفاً پاره‌ای از عناصر زبانی قرآن را با شرایط زبان فارسی بسنجیم و مجموعه‌ای از الگوهای ممکن زبان فارسی را در ترجمه برخی از اسلوب‌های زبان قرآن ارائه دهیم.

مباحثی که در گزینش این مقاله گرد آمده‌اند عبارتند: ۱- صفت ۲- ضمیر ۳- موصول و در هر بخش تنها پاره‌ای از الگوهای به کار آمده در قرآن کریم بررسی شده است. نتایج طرح شده در هر مبحث، پیشنهاداتی بیش نیستند و به هیچ رو سخن نهایی به شمار نمی‌آیند. امید داریم نقد و اصلاح این پیشنهادها بر غنای ترجمه فارسی قرآن بیفزاید.

۱- صفت

تقسیم بندی‌های دستوری صفت در زبان‌های عربی و فارسی از تمام جهات بر یکدیگر منطبق نیست. بی آنکه قصد موشکافی در مباحثی دستوری چون صفات فاعلی، مفعولی، تفضیلی، نسبی و جز آن را داشته باشیم، تنها به پاره‌ای از مسائل ترجمه در الگوهای و صفتی قرآن

۱. همان، ص ۳۲.

بس در بسته به مفتاح دعا بگشایید

(دیوان حافظ)

این شیوه که گرده برداری مستقیم از ساخت زبان عربی است، در زبان فارسی (امروز) کاملاً متروک است. بهتر است در ترجمه فارسی قرآن آن را به کار نبریم. چند مثال قرآنی از این قرار است: آیاتاً مَعْدُودَاتٍ (آل عمران، ۲۴)؛ ذُرِّيَّةٌ ضَعَفَاءُ (بقره، ۲۶۶)؛ آیاتٌ مُّحْكَمَاتٌ (آل عمران، ۷)؛ مَلَائِكَةٌ غِلَاطٌ شِدَادٌ (تحریم، ۶)؛ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ (انفطار، ۱۱ و ۱۰)؛ غُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ (کهف، ۸۲)؛ عَيْنَانِ نَصَّاحَتَانِ (رحمن، ۶۶)؛ و آیاتی چون توبه، ۱۰۰ و ۱۱۲؛ تحریم، ۵؛ عبس، ۴۲؛ رحمن، ۷۰ و ۷۲؛ نور ۲۳.

مواردی از عدم رعایت این نکته در ترجمه‌های فارسی قرآن کریم چنین است: الف) سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ (عبس، ۱۶ و ۱۵) «نویسندگانی که گرامی‌اند و نیکان» (خرمشاهی)؛ ب) الْكُفْرَةُ الْفَجْرَةُ (عبس، ۴۲) «کافران بدکاران» (دهلوی)؛ ج) جُنْدٌ مُّخْضَرُونَ (یس، ۷۵) «سپاهی حاضر کردگان» (مصباح زاده)؛ د) أَرْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكُمْ مُّسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ فَاِتْنَاتٍ تَائِبَاتٍ غَابِدَاتٍ سَائِحَاتٍ (تحریم، ۵) «زنانی بهتر از شما، رمان، گرویدگان، نیابندگان، رو به خدای آران، پرستندگان، رهروان» (امامی).

□ ۱-۲-۱. در بسیاری از ترکیب‌های اضافی در زبان عربی، مضاف و مضاف الیه هر دو جمع‌اند. در پاره‌ای از این موارد می‌توان - و شاید صحیح آن است که - مضاف را مفرد آورد نه جمع. چند مثال قرآنی عبارت است از: بِأَيْدِي سَفَرَةٍ (عبس، ۱۵) «به دست نویسندگانی»؛ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ (واقعه، ۷۵) «به جایگاه ستارگان»؛ فَي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ (نجم، ۳۲) «در شکم مادرانتان»؛ جُلُودُ الَّذِينَ

۱- ۱. مطابقت صفت و موصوف در تذکیر و تانیث

صفات در زبان فارسی، از آنجا که مذکر و مؤنث ندارند، با موصوف خود مطابق نیستند؛ اما در زبان عربی، برای موصوف مذکر و مؤنث، به ترتیب صفت مذکر و مؤنث می‌آورند. رعایت این نکته در زبان فارسی اصلاً لازم و بلکه جایز نیست، به جز مواردی اندک که در زبان عرف مصطلح شده‌اند. چند مثال قرآنی از این قرار است: كَلِمَةً طَيِّبَةً (ابراهیم، ۲۴)؛ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ (بقره، ۱۹۶)؛ أُمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ (بقره، ۲۲۱)؛ رَحْمَةٌ وَاسِعَةٌ (انعام، ۱۴۷)؛ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ (قیامه، ۲)؛ رَجْرَجَةٌ وَاحِدَةٌ (نازعات، ۱۳). مواردی از عدم رعایت این نکته در ترجمه‌های فارسی چنین است: الف) كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً (بقره، ۲۱۳) «بودند مردمان امت واحده» (مصباح زاده)؛ ب) يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (فجر ۲۷) و «هان ای نفس مطمئنه» (خرمشاهی) ج) أَمْرًا مَّؤْمِنَةً (احزاب، ۵۰) «زن مومنه‌ای» (الهی قمشه‌ای)

۲- ۱. مطابقت صفت و موصوف در افراد و تثنیه و جمع

تطابق صفت و موصوف از جهت مفرد و تثنیه و جمع بودن، در زبان عربی لازم است ولی امروزه در زبان فارسی صحیح نیست. در گذشته، گاه نمونه‌هایی از این نوع مطابقت در نظم فارسی و یا پاره‌ای از ترجمه‌های قرآن آمده است.

شدند آن جوانان آزادگان

بدست کسی ناسزا رایگان

(شاهنامه)

من اکنون ز ترکان جنگاوران

فراز آورم لشکری بیکران

(شاهنامه)

زمر، ۲۳) «پوست کسانی که»؛ تحت أَفْدَامِنَا (فصلت، ۲۹) «زیر پایمان»

در برخی موارد نیز اصلاً نمی توان مضاف را در ترجمه فارسی به گونه مفرد آورد، مانند این نمونه ها: أَبَائِكُمْ وَ أَبْنَاءُكُمْ وَ إِخْوَانِكُمْ وَ أَزْوَاجِكُمْ (توبه، ۲۴) «پدرانتان و پسرانتان و برادرانتان و همسرانتان»؛ حُصُونُهُمْ (حشر، ۲) «دژهایشان»؛ رُسُلُهُمْ (تغابن، ۶) «پیامبران»؛ بُيُوتُهُمْ (نمل، ۵۲) «خانه هایشان»

□ ۲-۲-۱. می توان یکسانی مبتدا و خبر از جهت مفرد و تشبیه و جمع را - که در زبان عربی اصل است - به ترجمه فارسی آیات قرآن منتقل نکرد. مثلاً در ترجمه **إِنْ كُنْتُمْ ضَادِقِينَ** (سبأ، ۲۹) بگوئیم: «اگر راستگوئید»، نه آنکه «اگر راستگو یانید». هر اندازه از ترجمه های کهن تر فارسی به سوی برگردان های متأخر تر می آیم، رعایت این نکته نمود بیشتری می یابد؛ لیکن شاید در میان ترجمه های موجود، کمتر برگردانی در همه جا به این اصل وفادار مانده است. نمونه هایی از عدم رعایت این اصل را می آوریم: الف) **إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ** (عنکبوت، ۱۲) «هر آینه ایشان دروغگو یانند» (دهلوی؛ ب) **هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** (مؤمنون، ۱۱) «ایشان باشند در آن جاویدانیان» (مصباح زاده؛ ج) **وَ أَنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ** (بقره، ۷۰) «و اگر خدای خواهد راه یافتگان باشیم» (مجتبوی؛ د) **إِنَّا لَصَادِقُونَ** (انعام، ۱۴۶) «ما راستگو یانیم» (آیتی).

۳-۱. توصیف مضاف

وقتی یک اسم مضاف، صفت هم بگیرد، در زبان عربی صفت را بعد از مضاف الیه می آورند، ولی در زبان فارسی صفت اسم مضاف را پس از خود مضاف قرار می دهند. چند مثال قرآنی چنین است: **عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ** (صافات، ۴۰)؛ **أَيَاتِنَا الْكُبْرَى** (طه، ۲۳)؛ **ثِيَابُ سُندُسٍ**

خُضْرُ (انسان، ۲۱)؛ **لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ** (یوسف، ۹۵)؛ **دِينَهُمُ الْحَقَّ** (نور، ۲۵)؛ **مَوْتَنَا الْأُولَى** (دخان، ۳۵)؛ **رَبِّكَ الْكَرِيمِ** (انفطار، ۶) و آیات صفات ۷۴، ۱۶۰، ۱۶۹؛ احقاف، ۲۰؛ نازعات، ۲۴؛ اعراف، ۱۶.

و نمونه هایی از عدم رعایت این اصل در ترجمه های فارسی از این قرار است: الف) **نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ** (همزه، ۶) «آتش خدا افروخته شده» (دهلوی)، ترجمه صحیح: «آتش افروخته خداوند»؛ ب) **جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ** (طه، ۸۰) «جانب طور ایمن» (خرمشاهی)، ترجمه صحیح: «سمت راست کوه طور یا جانب ایمن کوه طور»؛ ج) **ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ** (بروج، ۱۵) «صاحب عرش بزرگوار» (مصباح زاده)، «صاحب عرش مجید» (پورجوادی) ترجمه صحیح: «صاحب بزرگوار عرش»؛ د) **ثِيَابُ سُندُسٍ خُضْرٍ** (انسان، ۲۱) «لباسهایی از حریر نازک سبز رنگ» (مکارم شیرازی)، «جامه هایی از سندس سبز» (آیتی)، ترجمه صحیح: «جامه هایی سبز از حریر نازک [یا سندس]» مؤید این ترجمه آیه **يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خَضْرَاءً مِنْ سُندُسٍ** (کهف، ۳۱) است. ه) **شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ** (قصص، ۳۰) «کرانه وادی ایمن» (خرمشاهی)، ترجمه صحیح: «کناره راست آن وادی».

□ ۱-۳-۱. وقتی چند اسم به یکدیگر اضافه شوند و تابع اضافات پدید آید،^۱ اگر بخواهیم یکی از آن مضاف ها را توصیف کنیم، در زبان عربی صفت را پس از آخرین مضاف الیه می نهند، ولی در زبان فارسی، صفت هر مضاف پس از خود آن مضاف می آید. چند مثال قرآنی: آیات **رَبِّهِ الْكُبْرَى** (نجم، ۱۸)؛ **رَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولِينَ** (شعراء، ۲۶)؛ **كَلِمَةَ رَبِّكَ الْحُسْنَى** (اعراف، ۱۳۷)؛ **إِسْمُ**

۱. مراد از تابع اضافات در بحث حاضر، به کار رفتن بیش از یک مضاف و مضاف الیه است. نمونه را بنگرید به آیات (رعد، ۲۲؛ اسراء، ۱۰۰؛ مریم، ۲؛ ص، ۹؛ غافر، ۳۱؛ اعلی، ۲۰).

رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (رحمن، ۷۸)؛ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (رحمن، ۲۷)؛ حَدِيثُ صَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ (ذاریات، ۲۴)؛ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ (ص، ۹)؛ اِسْمُ رَبِّكَ الْعَظِيمِ (واقعه، ۷۴)؛ اِسْمُ رَبِّي الْأَعْلَى (اعلی، ۱)؛ اِثْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّي الْأَعْلَى (لیل، ۲۰) دو نمونه نادرست از ترجمه‌های معاصر اینهاست: «ذو الجلال والاكرام» صفت «وجه» است، ولی مترجم آن را صفت «رب» گرفته‌اند. ب) لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى (نجم، ۱۸) «همانا دید از آیت‌های پروردگار خویش بزرگتر را» (معزی). «الکبری» صفت «ایات» است، اما مترجم آن را مفعول «رَأَى» دانسته‌اند.

□ ۲-۳-۱. گاه در زبان عربی ترکیب «اسم [مضاف] + مضاف الیه + صفت مضاف» میدل به اسلوب «اسم + جار و مجرور + صفت اسم» می‌شود. اعم از آنکه جار و مجرور متعلق به همین اسم باشد یا به فعل قبلی در جمله متعلق باشد. در چنین مواردی نیز باید در ترجمه فارسی - بر خلاف عربی - ابتدا صفت اسم و سپس جار و مجرور را بیاوریم. چند مثال قرآنی از این قرار است: بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (اعراف، ۱۴۱)؛ رَجُلٌ مِنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٌ (زخرف، ۳۱)؛ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ (نور، ۶۱)؛ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٌ (انبیاء، ۲)؛ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ (بقره، ۱۰۱)؛

مثالهایی از عدم رعایت نکته بالا در ترجمه‌های فارسی چنین است: الف) شَىءٌ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ (سبأ، ۱۶) «نوعی از کُنارِ تُنُك» (فولادوند). «قلیل» صفت «شَىء» است، نه «سدر» چند ترجمه بهتر اینها هستند: «اندکمایه‌ای از درخت سدر» (خرمشاهی)؛ «اندکی درخت سدر» (مکارم شیرازی)؛ «اندکی از کُنار» (مجتبوی). ب) عَذَابٌ

مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٍ (جاثیه، ۱۱) «کیفری از شکنجه دردناک» (امامی)، «عذابی از عقوبتی دردناک» (خرمشاهی)، «عذابی از اضطراب الم انگیز» (پاینده). در این ترجمه‌ها، «الیم» صفت «رجز» دانسته شده، ولی «الیم» صفت «عذاب» است. ج) عَبَدْنِي مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ (تحریم، ۱۰) «دو بنده از بندگان صالح ما» (فارسی و مکارم شیرازی و خواجه‌ای) «صَالِحِينَ» صفت «عَبَدْنِي» است نه «عِبَاد».

این مترجمان نخست «صالحین» را معرفی دانسته‌اند و سپس آن را به صیغه جمع [الصالحین] خوانده‌اند و بنابراین در ترجمه خود، آنرا صفتی برای «عبادنا» شمرده‌اند.

□ ۳-۳-۱. توصیف مضاف الیه؛ در یک ترکیب اضافی (بدون تابع اضافات) اگر بخواهیم مضاف الیه را توصیف کنیم، هم در زبان عربی و هم در زبان فارسی، صفت را پس از مضاف الیه قرار می‌دهند. چند مثال قرآنی: يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ (توبه، ۳)؛ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (مومنون، ۱۱۶)؛ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ (مومنون، ۸۶)؛ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (یوسف، ۱)؛ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ (نمل، ۲۶)؛ مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (شعراء، ۳۸)؛ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ

(قمر، ۲۰)؛ و آیاتی چون شعراء ۱۵۵؛ حجر ۳۸؛ ص ۸۱؛
 واقعه ۵۰؛ مریم ۳۷؛ فصلت ۱۷ و ۳۵ و ۴۳؛ قصص ۷۹؛
 تکویر ۱۹ و ۲۵.

نمونه‌ای از عدم رعایت این نکته در ترجمه‌های فارسی: **أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ** (حاقه، ۷) «تنه‌های پوسیده و تو خالی درختان نخل» (مکارم شیرازی)، «تنه‌های پوسیده و افکنده درختان خرما» (مجتبوی). در این آیه قرآن، «**خَاوِيَةٍ**» صفت «**نَخْلٍ**» است، ولی در ترجمه‌های یاد شده، مترجمان «**خَاوِيَةٍ**» را صفت «**أَعْجَازُ**» گرفته‌اند.

□ ۴-۳-۱. در ترکیب‌های اضافی، اگر موصولاتی چون **الَّذِي** و **الَّذِينَ**، اسم مضاف را توصیف کنند، بنا بر قاعده‌ای که در بند ۳-۱ آوریدیم، در زبان عربی این توصیفات را بعد از مضاف الیه می‌آورند. مناسب است در ترجمه فارسی این الگو، بر خلاف قاعده ۳-۱، **الَّذِي** یا **الَّذِينَ** را پس از مضاف الیه ترجمه کنیم. چند مثال قرآنی: **مَلِكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ** (سجده، ۱۱)؛ **نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ** (بقره، ۴۰)؛ **قَبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا** (بقره، ۱۴۲)؛ **يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ** (نساء، ۱۳۷)؛ **رَبِّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا** (نحل، ۹۱) نمونه نادرست را در ترجمه همین دو آیه آخر می‌آوریم. نمونه نخست: **إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ** (نمل، ۹۱) «به من فرمان داده شده که هر پروردگار این شهر را بپرستم. شهری که خداوندی که همه چیز از اوست حرمش نهاده» (آیتی). مترجم **الَّذِي** را صفت یا بدل مضاف الیه - **هذه البلدة** - گرفته‌اند نه صفت مضاف - **رَبِّ**. نمونه دوم: **فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ** (نساء، ۱۲۷) «در باره یتیمان زنانی که نمیدهند آنچه نوشته شده است برای ایشان» (معزی). ظاهراً مترجم **اللاتي** را صفت یا بدل برای مضاف الیه - **النساء** - گرفته‌اند نه صفت مضاف - **یتامی**.

۴-۱. صفت تفضیلی، صفت عالی

صفت‌ها از لحاظ درجه‌بندی به سه دسته تقسیم می‌شوند: مطلق، تفضیلی و عالی. در زبان فارسی با افزودن **تر** و **ترین** به صفت مطلق، می‌توان صفات تفضیلی و عالی ساخت. در زبان عربی برای ساختن صفت تفضیلی و عالی تنها یک شکل موجود است و آن استفاده از صیغه **أَفْعَلُ** «تفضیلی یا مؤنث آن، **فُعْلَى**» است. بنابراین نوع ترکیب کلمات، تعیین‌کننده یکی از این دو گونه تفضیلی و عالی است.

□ ۴-۱-۱. صفت تفضیلی: **أَفْعَلُ + مِنْ**

صفات تفضیلی در قرآن، غالباً با ترکیب **أَفْعَلُ + مِنْ** بیان می‌شوند. مانند این آیات: **مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً** (بقره، ۱۳۸)؛ **نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ** (بقره، ۲۴۷)؛ **السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ** (یوسف، ۲۳)؛ و آیات مائده، ۱۰۷؛ نساء، ۱۵۳؛ تحریم، ۵؛ فرقان، ۱۰؛ واقعه، ۸۵؛ هود، ۹۲.

□ ۴-۲-۱. صفت تفضیلی: **أَفْعَلُ** (بدون **مِنْ**، غیر **مَعْرَف** و غیر مضاف)

گاه، **مِنْ** از ترکیب سابق حذف می‌شود و **أَفْعَلُ** تنها بدون حرف تعریف و یا مضاف الیه، صفت تفضیلی را بیان می‌کند. مثال‌های قرآنی: **يُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ** (بقره، ۲۲۸)؛ **هِنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ** (هود، ۷۸)؛ **لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ (فصلت، ۱۶)؛ ذَلِكُمْ أَفْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ** (بقره، ۲۸۲) و آیات بقره، ۲۳۷؛ انعام، ۱۲۴؛ مائده، ۸؛ طه، ۱۳۱؛ یونس، ۲۱؛ نحل، ۱۲۵؛ کهف، ۱۹؛ اعلیٰ، ۱۷؛ نجم، ۵۲.

□ ۴-۳-۱. صفت تفضیلی: **الْأَفْعَلُ** و **الْفُعْلَى** (در نقش صفت)

گاه **«أَفْعَلُ»** یا مؤنث آن **«فُعْلَى»** به همراه ادات تعریف، یک اسم معرفه را توصیف می‌کنند. در غالب این موارد

نیز، مراد صفت تفضیلی است نه صفت مطلق یا عالی. چند مثال قرآنی چنین است:

الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى (بقره، ۲۵۶؛ لقمان، ۲۲)؛ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (اسراء، ۱۱۰)؛ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى (اسراگ ۱۰)؛ الْعَذَابِ الْأَذْنَى وَالْعَذَابِ الْأَكْبَرَ (سجده، ۲۱)؛ الْعُدْوَةَ الدُّنْيَا وَالْعُدْوَةَ الْقُصْوَى (انفال، ۴۲)؛ و آیات صافات، ۶ و ۸؛ نساء، ۱۴۵؛ نحل، ۶۰؛ روم، ۲۷؛ ص، ۶۹؛ نازعات، ۲۴ و ۳۴؛

هُمُ الْآخَسِرُونَ (هود، ۲۲)؛ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ (آل عمران، ۱۳۹) و آیات صافات، ۹۸؛ شعراء، ۱۱۱؛ نمل، ۵؛ كهف، ۱۰۳؛ انبیاء، ۷۰؛ شعراء، ۷۶؛ لیل، ۱۷.

بررسی چند مثال قرآنی در ترجمه‌های فارسی قرآن کریم: الف) الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى (بقره، ۲۵۶؛ لقمان، ۲۲) «دستاویز استوار» (مجتبوی)، «دستاویزی محکم» (دهلوی) «دستگیره محکمی» (مکارم شیرازی). ترجمه صحیح: «دستاویز محکمترا». ب) الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (اسراء، ۱۱۰) «نامهای شایسته» (پورجوادی). ترجمه صحیح: «نامهای نیکوتر». ج) السَّمَاءُ الدُّنْيَا (فصلت، ۱۲؛ ملک، ۵؛ صافات، ۶) «آسمان دنیا؛ آسمان این دنیا» (فولادوند)، «آسمان دنیا» (فارسی)، «آسمان دنیا» (خواجوی، جز در سوره ملک). ترجمه صحیح: «آسمان پایین تر یا آسمان نزدیکتر». د) جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا (توبه، ۴۰) «کلام کافران را پست گردانید، زیرا کلام خدا بالاست» (آیتی). با صرف نظر از همه نکات غیر مربوط به بحث حاضر در این ترجمه، این نکته گفتنی است که سُفْلَى و عُلْيَا صفات تفضیلی اند و ترجمه آنها به پست و بالا دقیق نیست.

□ ۴-۵-۱. صفت عالی: أَفْعَلٌ + اسم نکره (مفرد یا جمع) اگر أَفْعَلٌ به اسم نکره (مفرد یا جمع) پس از خود اضافه شود، در زبان فارسی، معنای صفت عالی می‌دهد. مانند: أَوْلَ كَافِرٍ بِهِ (بقره، ۴۱)؛ أَحْسَنَ تَقْوِيمٍ (تین، ۴)؛ خَيْرَ أُمَّةٍ (آل عمران، ۱۱۰) شَرَّ مَا بٍ (ص، ۵۵)؛ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (تین، ۵).

□ ۴-۶-۱. صفت عالی: أَفْعَلٌ + اسم معرفه (مفرد یا جمع) هرگاه أَفْعَلٌ به اسم معرفه (مفرد یا جمع) پس از خود اضافه شود، بی‌هیچ التباس یا تردیدی، معنای صفت عالی را بیان می‌کند. عالی بودن صفت در اینجا روشن تر از مورد پیشین است. چند مثال قرآنی: أَحْسَنَ الْقَصَصِ (یوسف،

نجم، ۷؛ انبیاء، ۱۰۳؛ توبه، ۳؛ اعلی، ۱؛ دخان، ۱۶؛ اعراف، ۱۸۰؛ فصلت، ۱۲؛ ملک، ۵؛ طه، ۸.

□ ۴-۴-۱. صفت تفضیلی: الْأَفْعَلُ وَالْفُعْلَى (به تنهایی، مفرد یا جمع)

گاه «أَفْعَلٌ» یا مؤنث آن «فُعْلَى» به شکل معرفه بی‌آنکه اسمی را توصیف کنند، در کلام واقع می‌شوند. مراد از أَفْعَلٌ با این الگو نیز که گاه به صیغه جمع هم می‌آید، صفت تفضیلی است. چند مثال قرآنی: لِيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ (منافقون، ۸)؛ جَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى (توبه، ۴۰)؛ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا (توبه، ۴۰)؛ لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (لیل، ۱۵)؛ لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ

۳؛ أَحْرَصَ النَّاسِ (بقره، ۹۱)؛ أَلِدُ الْخِصَامِ (بقره، ۲۴)
 أَحْكَمُ الْخَاكِمِينَ (هود، ۴۵)؛ أَدْنَى الْأَرْضِ (روم، ۳)؛
 أَوْهَنَ الْبُيُوتِ (عنكبوت، ۴۱) و آیاتِ صافآت، ۱۲۵؛
 تین، ۸؛ اعراف، ۱۴۵؛ زمر، ۱۸ و ۳۵؛ بقره، ۱۹۷؛ مائده،
 ۸۲؛ حجرات، ۱۳؛ لقمان، ۱۹؛ شمس، ۱۲؛ بیّنه، ۷؛
 مؤمنون، ۱۴؛ قلم، ۲۸؛ آل عمران، ۶۸.

چند نمونه از ترجمه‌های فارسی قرآن کریم: الف) أَلِدُ الْخِصَامِ (پورجوادی). ترجمه صحیح: «سخت‌ترین ستیزندگان» (دهلوی). ب) أَقْصَى الْمَدِينَةِ (یس، ۲۰) «دور دست شهر» (آیتی و خرماهی). ترجمه صحیح: «دورترین نقطه شهر» (خرماهی در آیه قصص، ۲۰). ج) أَدْنَى الْأَرْضِ (روم، ۳) «نزدیک این سرزمین» (آیتی)، «سرزمین نزدیکی» (مکارم شیرازی). ترجمه صحیح: «نزدیکترین سرزمین» (فولادوند).

□ ۷-۴-۱. أَفْعَلُ وَفُعَلِي در قالب اسمی

گاه أَفْعَلُ یا مؤنث آن فُعَلِي از قالب تفضیلی و حتی و صفی در می‌آیند و در معنای اسمی به کار می‌روند. نام‌گذاری پاره‌ای از امور (عام یا خاص) با أَفْعَلُ یا فُعَلِي سبب نمی‌شود که أَفْعَلُ یا فُعَلِي همواره در قالب اسمی به کار رود و هیچگاه معنای وصفی یا تفضیلی با خود نداشته باشد. یک نمونه معروف کلمه «دُنیا» است که در بیشتر اوقات اسمی است برای این زندگی (پیش از مرگ)^۱، هر چند گاه در قالب و صفی (تفضیلی) نیز به کار آمده است. مانند الْعُدْوَةِ الدُّنْيَا (انفال، ۴۲) وَالسَّمَاءُ الدُّنْيَا (ملک، ۵). چند نمونه دیگر اینها هستند: الف) الْحُسْنَى (یونس، ۲۶؛ رعد، ۱۸؛ کهف، ۸۸). ب) الْيُسْرَى (لیل، ۶). ج) السُّوْأَى (روم، ۱۰).

یک مثال از ترجمه‌های نادرست فارسی این است: فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَى (کهف، ۸۸) «پاداش [هرچه] نیکوتر

خواهد داشت» (فولادوند)، «او را پاداش نیکو باشد» (خرماهی)، «پاداشی نیکوتر خواهد داشت» (مکارم شیرازی) «الحُسْنَى» صفت «جَزَاءً» نیست، بلکه مبتدای مؤخر در جمله است و «جَزَاءً» نیز نقش مفعول له دارد. ترجمه صحیح: «او را پاداش، نیکویی است» (مجتبوی).

افزون بر أَفْعَلُ یا فُعَلِي، برخی از صفات غیر تفضیلی نیز گاه در قالب اسمی به کار می‌روند. مانند الف) حَسَنَةٌ در قالب اسمی: رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً (بقره، ۲۰۱)؛ حَسَنَةٌ در قالب و صفی: شَفَاعَةَ حَسَنَةَ (نساء، ۸۵) و الْمُوعِظَةِ الْحَسَنَةِ (نحل، ۱۲۵). ب) حَسَنَاتٍ در قالب اسمی: بَلَّوْا نَاهِمُ بِالْحَسَنَاتِ (اعراف، ۱۶۸). دو نمونه دیگر سَيِّئَةٌ و سَيِّئَاتٍ است.

۲- ضمیر

باکمی مسامحه در تعریف، ضمیر، همان است که جایگزین اسم یا گروه اسمی می‌شود. در اینجا نیز از بیان تقسیم بندی‌های متعدد ضمیر در زبان‌های فارسی و عربی چشم می‌پوشیم و نکاتی چند در مقایسه مقتضیات زبان عربی و فارسی در باب ضمیر می‌آوریم.

۱- ۲. ضمیر فاعلی متصل (عربی) = شناسه (فارسی)

در زبان عربی ضمیر به دو دسته متصل و منفصل و هر کدام از این دو به دو گونه فاعلی و مفعولی تقسیم می‌شوند.

فاعلی متصل: (هو)، ا، و، (هی)، ا، ن...

مفعولی متصل: ه، هما، هم، ها، هما، هن...

۱. در مثالهایی چون حَيَاتُنَا الدُّنْيَا (انعام، ۲۹) و متاع الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (آل عمران، ۱۴) و مانند آن، نمی‌توان گفت «الدُّنْيَا» در قالب اسمی به کار رفته است، اما در مواردی چون ثَوَابِ الدُّنْيَا (آل عمران، ۱۴۵) و متاع فی الدُّنْيَا (یونس، ۷۰) «الدُّنْيَا» الگوی اسمی دارد. برخی نحویان در همین موارد نیز دنیا را صفت موصوفی محذوف چون «الحياة» می‌دانند و باز هم آن را دارای قالبی وصفی می‌شمارند.

فاعلی منفصل: هو، هما، هم، هی، هما، هن...

مفعولی منفصل: ایاه، ایاهما، ایاهم، ایاهای، ایاهما، ایاهن...

نمی آید،^۱ اما در زبان عربی گاه ضمیری به مرجع پس از خود باز می‌گردد. در ترجمه فارسی این موارد باید همواره ضمیر را بعد از مرجع آن آورد.

چند نمونه از آیات قرآن کریم همراه با ترجمه‌های ناصحیح فارسی آن اینها هستند: الف) **فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى** (طه، ۶۷) «پس احساس کرد در خودش ترسی را موسی» (معزی)، «پس یافت در خودش بیمی موسی» (مصباح زاده). ب) **لَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ** (قصص، ۷۸)، «پرسش نشوند از گناهانشان گناهکاران» (معزی)، «پرسیده نمیشوند از گناهانشان گناهکاران» (مصباح زاده)؛ ج) **لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ** (رحمن، ۳۹) «از گناهانشان پرسند نه از آدمیان و نه پریان» (رهنما)، «سؤال کرده نشود از گناهش آدمی و جن» (یاسری).

گاه مترجمانی حتی در ترجمان آیاتی که در آنها اساساً ضمیر به ما بعد خود رجوع نکرده است، شکل صحیح فارسی را رعایت نکرده‌اند و مرجع ضمیر را پس از خود ضمیر آورده‌اند: الف) **وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ** (بقره، ۱۷۲) «و اگر تنها او را می‌پرستید خدا را شکر کنید» (فولادوند)؛ ب) **فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ** (هود، ۶۳) «پس اگر او را نافرمانی کنم چه کسی در برابر خدا مرا یاری می‌کند؟» (فولادوند).

در زبان فارسی میان ضمائر منفصل فاعلی و مفعولی تفاوت نیست و در هر دو مورد می‌گوییم من، تو، او، ما، شما، ایشان (ضمائر شخصی منفصل). ضمیرهای متصل مفعولی عربی همان ضمائر شخصی متصل فارسی: ام، ات، اش، مان، تان، شان هستند و ضمیرهای متصل فاعلی همان شناسه‌ها هستند: م، ی، د، یم، ید، ند. از این مقایسه در می‌یابیم که ضمائر متصل فاعلی در عربی مطابق با شناسه افعال در زبان فارسی‌اند. با قبول چنین تطابقی، نباید در ترجمه فارسی افعال قرآن که همراه با ضمائر متصل فاعلی‌اند، علاوه بر شناسه، از ضمیر شخصی منفصل (من، تو، او...) هم بهره‌بریم؛ جز در صورتی که در آن آیه نیز ضمیر منفصل فاعلی (هو، هما، هم...) به همراه فعل آمده باشد. نمونه‌هایی از افعال قرآن که در ترجمه فارسی آنها فقط از شناسه بهره‌می‌بریم چنین است: الف) **وَ اَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ** (قصص، ۷)؛ ب) **يُحْيِي وَيُمِيتُ** (حدید، ۲)؛ ج) **تَخْلُقُونَ أَفْكَأ** (عنکبوت، ۱۷)؛ د) **أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ** (غافر، ۴۱)؛ ه) **وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ** (شعراء، ۱۹)؛ و) **وَلَقَدْ زَا وَذُنُّهُ عَنْ نَفْسِهِ** (یوسف، ۳۲). اما در ترجمه آیاتی مانند آیات زیر، از ضمیر شخصی منفصل نیز استفاده می‌کنیم: الف) **إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ** (نساء، ۱۶۳)؛ ب) **هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ** (یونس، ۵۶)؛ ج) **ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ** (واقع، ۵۹)؛ د) **أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْعَقَّارِ** (غافر، ۴۲)؛ ه) **ءَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا** (انبیاء، ۶۲)؛ و) **أَنَارَ أَوْذُنُهُ عَنْ نَفْسِهِ** (یوسف، ۵۱).

۲-۲. مرجع ضمیر: پیش یا پس از ضمیر

در زبان فارسی هیچگاه مرجع ضمیر بعد از خود ضمیر

۱. نگاه کنید به دستور زبان فارسی (پنج استاد)، به کوشش امیر اشرف الکتابی، سازمان انتشارات اشرفی چاپ هفتم، ۱۳۶۸، ص ۷۲. البته این نکته مربوط به نشر فارسی است اما در زبان محاوره یا نظم، گاه مواردی - به ویژه ضمیر شخصی متصل سوم شخص مفرد (اش) - یافت می‌شود که به مرجعی پس از خود باز می‌گردد، مانند مثالهای زیر: هیچ آگهی ز عالم درویشی‌اش نبود
آنکس که با تو گفت که درویش را مپرس
اگر بام من نبودش هیچ میلی
چرا جام مرا بشکست لیلی

۳-۲. ضمیر اشاره، صفت اشاره

در دستور زبان فارسی، میان ضمیر اشاره و صفت اشاره تفاوت می‌گذاریم. صفت اشاره مانند «این کتاب، آبی است» و ضمیر اشاره مانند «این، کتاب آبی است». همین تفاوت را در به‌کارگیری اسماء اشاره در زبان عربی می‌توان یافت، گو اینکه نحویان متقدم چنین تفکیکی نکرده‌اند.^۱

از میان اسماء اشاره کلماتی چون **اُولَئِكَ**، **اُولَئِكَمُ**، **ذَٰلِكُمْ** و **ذَٰلِکِنَّ** همواره در قرآن کریم در قالب ضمیر اشاره به‌کار رفته‌اند، اما کلماتی چون **هٰذَا**، **هٰذِهِ**، **تِلْكَ**، **ذَٰلِکَ** و **هُؤُلَاءِ**، هم به‌گونه ضمیر اشاره و هم به‌گونه صفت اشاره آمده‌اند. در نمونه‌های زیر کلمات مذکور به شکل صفت اشاره به‌کار رفته‌اند: الف) **وَهٰذِهِ الْاَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي** (زخرف، ۵۱)؛ ب) **اَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ** (نجم، ۵۹)؛ ج) **تِلْكَ الْاَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ** (آل عمران، ۱۴۰)؛ د) **ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ** (بقره، ۲)؛ ه) **فَمَا لِهٰؤُلَاءِ الْقَوْمِ** (نساء، ۷۸) و آیات بقره، ۲۵۳؛ اعراف، ۱۰۱؛ کهف، ۵۹؛ قصص، ۸۳؛ حشر، ۲۱؛ نساء، ۷۰. و در نمونه‌های زیر ضمیر اشاره آمده است: الف) **اَنِّي يُحْيِي هٰذِهِ اللّٰهَ** (بقره، ۲۵۹)؛ ب) **هٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ** (هود، ۷۷)؛ ج) **تِلْكَ عَادٌ** (هود، ۵۹)؛ د) **ذَٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ** (جمعه، ۴)؛ ه) **اِنَّ هٰؤُلَاءِ ضٰلِفِي** (حجر، ۶۸).

□ ۱-۳-۲. کلمات **هٰذَا** و **هٰذِهِ** اگر بخوانند صفت یک اسم مضاف واقع شوند، همیشه پس از مضاف‌الیه قرار می‌گیرند. (مطابق قاعده‌ای که در ۳-۱ گذشت)، نه پیش از آن اسم مضاف. در میان نمونه‌های قرآنی، در عباراتی چون **هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ آيَةٌ** (هود، ۶۴)؛ **اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَّاحِدَةً** (انبیاء، ۹۲)؛ و **اِنَّ هٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا** (انعام، ۱۵۳)، ضمیر اشاره به‌کار رفته است و در جملاتی

چون **بَعْدَ غَايِمِهِمْ هٰذَا** (توبه، ۲۸)؛ **اِخْدَى ابْنَتِي هَاتِيْنِ** (قصص، ۲۷)؛ **لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا** (جاثیه، ۳۴)؛ **فَابْعَثُوا اَحَدَكُمْ يُوْرِقِكُمْ هٰذِهِ** (کهف، ۱۹) و آیات آل عمران، ۱۲۵؛ انعام، ۱۳۰؛ اعراف، ۵۱؛ یوسف، ۱۵؛ کهف، ۶۲ صفت اشاره آمده است.

۳- موصول

برخی از ادیبان در دستور زبان فارسی موصول «که» و «چه» را از حروف ربط می‌شمارند و بحثی مستقل در باب موصول مطرح نمی‌کنند.^۲ در اینجا با کمی توسع، معادل موصول را در ترجمه فارسی، حروف «که» و «چه» همراه با ضمائر، اسماء اشاره و کنایاتی چون «آن»، «آنها» و «کسی» می‌دانیم. یعنی در ترجمه فارسی موصولات عربی می‌گوییم: آنها که، آنکه، کسانی که. حال می‌کشیم با بیان پاره‌ای از ویژگی‌های موصول در زبان عربی، شیوه ترجمه فارسی جملات موصولی را بیشتر بکاویم.

۱- ۳- موصول مشترک: جمع یا مفرد

موصول‌های زبان عربی بر دو گونه مختص و مشترک‌اند. موصول‌های مختص آنهاند که ویژه یک صیغه خاص (مثلاً مفرد مذکر)‌اند و مفرد، تثنیه، جمع، مذکر و مؤنث بودن آنها معلوم است. اینها عبارتند از: **الَّذِي**، **الَّذِينَ** (الَّذَانِ)، **الَّذِينَ**، **الَّتِي**، **الَّتَيْنِ** (الَّتَانِ) و **الَّتِي** (الَّتِي).

موصول مشترک (مَنْ، مَا) برای همه افراد (مؤنث و مذکر، مفرد، تثنیه، جمع) یکسان به‌کار می‌رود و به همین جهت، تشخیص مراد اندکی مشکل است. این مسأله در مورد کلمه «مَنْ» بیشتر رخ می‌نماید؛ چرا که این کلمه علاوه بر آنکه هم مرجع ضمائر مفرد و هم

۱. درباره این تفکیک بنگرید به آموزش زبان عربی، آذرتاش آذرنوش،

ج ۱، صص ۲۳ و ۱۳۲.

۲. نگاه کنید به لغت نامه دهخدا، واژه «موصول».

مرجع ضمائر جمع قرار می‌گیرد، گاه با آنکه مراد از آن جمع است، ضمیر مفرد به آن باز می‌گردد.^۱ در ترجمه آیاتی از قرآن که اینگونه‌اند، بسیاری از مترجمان فارسی، موصول جمله را به گونه مفرد برگردانده‌اند. می‌توان از شواهدی یاری جست و به درستی دریافت که در این موارد، «مَنْ» موصول جمع است نه مفرد؛ از آن میان اینکه در بیشتر این آیات، جملات توضیحی پس از موصول و صله، به صیغه جمع آمده‌اند.

نمونه‌هایی از آیات قرآن که ساخت بالا در آنها به کار رفته است این‌هاست: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ (انعام، ۲۵)؛ إِنِّي بَعَثْتُ لَمْ يَسْأَلْكُمْ أَجْرًا وَ هُمْ مَهْتَدُونَ (یس، ۲۱)؛ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سُقُوا مَاءً حَمِيمًا (محمد، ۱۵) و آیاتی چون بقره، ۱۱۲، ۲۱۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۷۵؛ آل عمران، ۸۲ و ۹۴؛ مائده، ۶۹؛ اعراف، ۳۵ و ۱۷۸؛ توبه، ۲۳؛ نحل، ۹۷، ۱۰۶، ۱۰۷؛ اسراء، ۱۸، ۱۹، ۷۱؛ مریم، ۷۵؛ طه، ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۱؛ فرقان، ۷۰؛ روم، ۵۳؛ زمر، ۳۳؛ شوری، ۴۱؛ غاشیه؛ ۲۲-۲۶.

در برخی آیات قرآن کریم در رجوع به موصول «مَنْ»، ضمائر مفرد و جمع به تناوب عوض می‌شوند که همه این ضمائر را باید به گونه جمع ترجمه کرد. مانند این دو آیه: هَلْ أَنْتُمْ بِبَشَرٍ مِمَّنْ لَمَّ يَتُوبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ لَعْنَةِ اللَّهِ وَ غَضَبِ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عِبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ (مائده، ۶۰)؛ وَ مَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ إِنْهُمْ لَيَصَّدُونَ عَنْ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْتِي وَ بَيْتَكَ بَعْدَ الْمُسْرِقِينَ فَبِئْسَ الْقَرِينُ وَ لَنْ يَنْفَعَكَ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُم فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ

(زخرف، ۳۶-۳۹).

از این بخش بسیار مهم تنها نمونه‌ای از ترجمه‌های فارسی را می‌آوریم که مترجمان در آن این نکته را رعایت نکرده‌اند و یاد آور می‌شویم که عدم رعایت این امر کمابیش در اکثر ترجمه‌های فارسی سبب کژی و نامفهومی برگردان برخی از آیات قرآن شده است. گَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ (محمد، ۱۵) «همانند کسی که زشتی اعمالش در نظرش آراسته شده و از هوای نفسش پیروی می‌کنند» (مکارم شیرازی)، «همانند کسی که بد عملی‌اش در نظرش آراسته جلوه داده شده و از هوای و هوسهایش پیروی می‌کنند» (خرمشاهی)، «چون کسی که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوسهای خود را پیروی کرده‌اند» (فولادوند)، «مانند کسی که کردار بدش در نظرش آراسته شده، و آرزوها و خواهشهای دل خویش را پیروی کرده‌اند» (مجتبوی). ترجمه مناسب همین آیه را نیز از میان ترجمه‌های معاصر می‌آوریم: «چونان کسانی که کردار زشت‌شان را برای شان بیاراسته‌اند و خواهش‌هایشان را پی گرفته‌اند» (امامی)، «مانند کسانی که بدی کردارشان برای آنان آراسته شده و از خواهش‌هایشان پیروی میکنند» (فیض الاسلام).

۲-۳. موصولی که مُناد است

وقتی موصول مورد ندا و خطاب قرار گیرد، در زبان عربی، ضمائر را در جمله موصولی به گونه غایب می‌آورند، ولی در زبان فارسی چنین الگویی نداریم. بنابراین ضمائر را در چنین جمله‌هایی به گونه حاضر و خطابی ترجمه می‌کنیم.

۱. نحویان در توجیه این امر می‌گویند که در چنین مواردی، برای رجوع ضمیر مفرد به «مَنْ» جانب لفظ «مَنْ» را مراعات کرده‌اند نه معنای آن. سوای رجوع ضمائر مفرد و جمع، در پاره‌ای جملات ضمائر مؤنث و مذکر، هر دو به «مَنْ یا ما» بازگشته‌اند. نمونه را بنگرید به آیات احزاب، ۳۱؛ انعام، ۳۹.

شایع‌ترین کاربرد این الگو در قرآن کریم، خطابِ یا اَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا است که ترجمه آن به «ای کسانی که ایمان آورده‌اند» یا «ای کسانی که مؤمنند» نادرست است. نمونه‌هایی از این گونه ترجمه اینها هستند: «ای ایشان که بگریزند» (میددی در بقره، ۱۷۲)؛ «هان ای کسانی که ایمان آوردند» (فارسی در ممتحنه، ۱).

یک مثال دیگر آیه ششم سوره حجر است: یا اَیُّهَا الَّذِي نَزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (حجر، ۶). پاره‌ای از ترجمه‌های نادرست - از نگاه زبان فارسی - از این آیه چنین است. الف) «ای کسی که [ذکر] بر او نازل شده، مسلماً تو دیوانه‌ای!» (مکارم شیرازی)؛ ب) «ای کسی که قرآن بر او نازل شده است، به یقین تو دیوانه‌ای» (فولادوند)؛ ج) «ای کسی که قرآن بر او فرو آمده، همانا تو دیوانه‌ای» (مجتبوی)؛ د) «ای آنکه فرستادیم ور او وحیی که تو دیوانه‌ای» (نسخه مورخ ۵۵۶ هجری).

برخی از ترجمه‌های صحیح از ساخت موصولی در آیه پیشگفته اینها هستند: الف) «ای کسی که قرآن بر تو نازل شده است بی تردید دیوانه‌ای» (پور جوادی)؛ ب) «ای کسی که قرآن بر تو نازل شده است، به یقین تو دیوانه‌ای» (خرمشاهی، چاپ دوم)؛ ج) «ای آنکه «قرآن» بر تو فرستاده شد، بی تردید که تو دیوانه هستی» (شاهین)؛ د) «ای کسیکه (ادعا می‌کنی) قرآن (وسیله فرشته) بر تو نازل میشود؟ برستی که تو دیوانه‌ای» [کذا] (کاویانپور).

۳-۳. «مِنْ» بیانی به همراه موصول

گاهی «مِنْ» (از حروف جازه در زبان عربی) پس از موصول‌هایی چون مَنْ، مَا، الَّذِي و جز آن قرار می‌گیرد و به همراه مجرور خود، ابهام موصول را تبیین می‌کند. نحویان این «مِنْ» را مِنْ بیانی، تبیینی یا بیان جنس می‌خوانند. چند نمونه قرآنی: الف) مَنْ اتَّبَعَكَ مِنْ

الْعَاوِينَ (حجر، ۴۲)؛ ب) مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ (بقره، ۱۶۴)؛ ج) الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ (بقره، ۱۲۰)؛ د) الَّذِينَ غَاهَدُوكُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (توبه، ۱).

مترجمان نخستین و برخی از مترجمان معاصر در ترجمه این گونه آیات، عیناً الگوی زبان عربی را به کار گرفته‌اند. مثلاً در ترجمه ما فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ ذَاتِيَّةٍ (نحل، ۴۹) گفته‌اند: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از جنبنده» نمونه را بنگرید به ترجمه میددی و معزی. نارسایی این برگردان آن است که در زبان فارسی کلمه «از» و چنین ساختی اساساً معنای تبیین و بیان «مِنْ» بیانی را نمی‌رساند. چنین نمونه‌هایی را به سهولت می‌توان به فارسی ترجمه کرد، به این ترتیب که نخست مجموع «مِنْ + مجرور» را ترجمه کنیم و آنگاه ترکیب «موصول + جمله موصولی» را توضیح و توصیفی برای مجرور «مِنْ» قرار دهیم. با چنین روشی مِنْ بیانی اساساً در ترجمه فارسی حذف می‌شود و نیازی به ترجمه آن نیست. مثلاً در ترجمه همان آیه ۴۹ نحل بگوییم: «هر آن جنبنده‌ای که در آسمانها و زمین است» (خرمشاهی).

در زیر نمونه‌هایی از ترجمه فارسی قرآن کریم می‌آوریم که در آنها مترجمان بیشتر الگوی زبان مبدأ را به کار گرفته‌اند. ترجمه فارسی مناسب دو عبارت نیز از مترجمی دیگر آمده است.

الف) مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ (بقره، ۱۰۶) «آنچه براندازیم از آیتها» (معزی). ترجمه بهتر: «هر آیه‌ای را که نسخ کنیم» (خرمشاهی) ب) و مَا تَقَدَّمُوا لَأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ (بقره، ۱۱۰) «و آنچه از پیش می‌فرستید از برای خودتان از نیکی» (مصباح زاده). ترجمه بهتر: «و هر خیر و نیکوکاری که از پیش برای خود بفرستید» (رهنما). ج) مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ (عراف، ۱۳۲) «هرچه بیاری آن را از نشانها» (دهلوی). ترجمه بهتر: «هر معجزه‌ای برای ما بیاری»

(پابنده). د. مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُلِنَا (اسراء، ۷۷) «کسانی که پیش از تو - از رسولانمان - فرستاده‌ایم» (خواجوی). ترجمه بهتر: «پیامبرانی که پیش از تو فرستادیم» (مکارم شیرازی). ه. مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ (لقمان، ۲۷) «آنچه در زمین است از درختان» (رهنما). ترجمه بهتر: «هر چه درخت در زمین است» (مجتبوی).

در پایان بند حاضر، لازم به یادآوری است که «مِنْ» بیانی، به جز در تبیین موصولات، در مواردی دیگر نیز به کار می‌رود که در ترجمه فارسی آنها لزوماً نمی‌توان، شیوه‌ای یکسان با نمونه‌های پیشگفته به کار بست. یادداشت این نکته به ویژه در الگوهایی که مجرور «مِنْ» و مَبْنِيَّان، هر دو اسم غیر موصول و نکره‌اند، حائز اهمیت است. در ترجمه فارسی چنین نمونه‌هایی (که مجرور «مِنْ» گونه‌ای تمیز برای مَبْنِيَّان به شمار می‌رود و در اغلب موارد، جنس و ماهیت مَبْنِيَّان را روشن می‌کند)، به کارگیری کلمه

«از» غالباً روا و مناسب می‌نماید. چند مثال قرآنی اینها هستند: صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (حجر، ۲۶، ۲۸، ۳۳)؛ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ (حجر، ۷۴)؛ ثِيَابًا خَضْرَاءَ مِنْ سُنْدُسٍ (کهف، ۳۱)؛ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ (مؤمنون، ۱۲)؛ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ (صافات، ۶۷)؛ و آیات کهف، ۳۱؛ حج، ۲۳؛ سبأ، ۵؛ فاطر، ۳۳؛ یس، ۳۴؛ صافات، ۴۵، ۶۷؛ زخرف، ۵۳ و ۷۱؛ جاثیه، ۱۱؛ احقاف، ۴؛ ذاریات، ۳۳؛ رحمان، ۱۵، ۳۵؛ واقعه، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۴۳، ۵۲، ۹۳؛ انسان، ۱۵، ۲۱؛ فیل، ۴؛ مسد، ۵.*

■